

## [87] نکاتی درباره تشیع غیر اسماعیلی در مغرب\*

نوشته ویلفرد مادلونگ\*\*

ترجمه عبدالامیر جابری زاده

قاضی نعمان، بنیانگذار فقه اسماعیلی، در بخشی از کتاب خود الايضاح، که در دست است، در دو جا از کتابهای شخصی به نام ابوالحسن (یا ابوالحسین) علی بن الحسین بن ورسند البجلی نقل کرده است. یک بار که کوشش کردم این نویسنده را برای مقاله‌ای در مورد منابع فقه اسماعیلی مشخص کنم<sup>۱</sup>، هیچ اطلاعی درباره وی نیافتم. به نظر می‌رسد که او و «کتابها»یش برای نویسندگان سرگذشتنامه‌ها و کتابشناسیهای شیعی کاملاً ناشناخته بوده است. در حال حاضر، عمدتاً اشاراتی از جغرافیدانان عرب است که ما را قادر می‌سازد تا او را در مقام بنیانگذار مذهبی شیعی در مغرب بازشناسیم.

\* این مقاله با عنوان "Some notes on Non-Isma'ili shiism in the Maghrib" در *Studia Islamica* ش XLIV (پاریس ۱۹۷۶م) منتشر شده است.

\*\* Wilferd Madelung

۱. *JNES XXV*، ۱۹۷۶، ص 29 به بعد. کتابهای ابن ورسند در ص 39، ش 19 نام برده شده است.

ابن حوقل، که در حدود ۳۷۸ق/ ۹۸۸م به نگارش اثر خویش مشغول بوده، آورده است که مردم سوس اقصی در غرب مغرب، برخی سنی مانکی و برخی دیگر شیعه موسوی و قائل به انقطاع جریان امامت بعد از امام موسی (الکاظم (ع)) ابن جعفر هستند که عقیده‌ای متعلق به پیروان علی بن ورسند است. این دو گروه، گرچه همواره در نزاع به سر می‌بردند، مشترکاً در مسجد جامع شهر نمازهای پنجگانه خود را به نوبت و مجموعاً در ده نوبت به جا می‌آوردند.<sup>۲</sup> ابن حوقل از شهری که این گروه در آن می‌زیستند نامی نمی‌برد؛ اما همان‌طور که در این مقاله خواهد آمد، به احتمال قوی، مراد او تارودانت بوده است که در آن زمان مرکز سوس به‌شمار می‌رفت.

[88]

چنین نحله‌ای، بعدها، با توصیفی اندک متفاوت، توسط ابن حزم (د ۴۵۶ق/ ۱۰۶۴م) در کتاب *الفصل فی الملل و الاہواء و النحل* مورد بحث قرار گرفته است. ابن حزم بر آن است که این گروه پس از حسن بن علی بن ورسند بجلی، که از مردم نَفْطَه در ناحیه قَفْصَه و قسطلیه در افریقیه بود، با نام بجلیه شناخته شده است. حسن مذکور، به سوس در قلمرو مَسموده آمده و مردم و امیر ادریسی سوس، احمد بن ادریس بن یحیی بن ادریس<sup>۳</sup>، را فریفته بود تا به مذهب بدعت‌آمیز وی درآیند. بجلیه در اطراف مرکز سوس جمعیت پرشماری بودند و اعتقاد داشتند که امامت به فرزندان حسن بن علی [ع] بن ابی طالب و نه فرزندان برادر وی حسین [ع]، تعلق دارد.<sup>۴</sup> تعلیق دارد.<sup>۵</sup> یکی از دست‌نوشته‌های کتاب ابن حزم، می‌افزاید که این فرقه به دست عبدالله بن یاسین رهبر مرابطان، مورد هجوم قرار گرفت و برانداخته شد.<sup>۵</sup> این گزارش با خبر دیگری از ابن ابی زرع، مبنی بر تصرف تارودانت به وسیله لشکریان مرابطان تحت فرماندهی ابوبکر بن عمر و عبدالله بن یاسین

۲. ابن حوقل، *صورة الارض*، به کوشش K. H. Kramers، ص ۹۱ به بعد.

۳. ادریس اخیر باید ادریس دوم، تنها پسر بنیانگذار سلسله ادریسیان، ادریس اول باشد. در چاپ کتاب *الفصل ابن حزم*، قاهره، ۱۹۶۴م، ج ۲۵، ادریس اول در سلسله انساب ادریسیان تا علی بن ابی طالب، افتاده است. به جای الحسین، الحسن بخوانید.

۴. ابن حزم، *الفصل*، ج ۲۳. «نحله» و «نحلی» را بخوانید *البجلیه و البجلی*. قس:

J. Friedlaender، مقاله "The Heterodoxies of the shiites in the Presentation of Ibn Hazm"، *JAOS XXVIII*، ۱۹۰۷، ص ۵۴، *XXIX*، ۱۹۰۸، ص ۷۵ به بعد.

۵. قس: همو، ص ۵۵، پانویس ۱.

در سال ۴۵۸ق/۱۰۶۶م\*، تأیید می‌شود. به گفتهٔ ابن ابی زرع، گروهی از شیعیان (روافض) در تارودانت می‌زیستند که از پسِ علی بن عبدالله بجلی نامی که، در زمان عبیدالله نخستین خلیفهٔ فاطمی، به سوس آمده و عقاید خود را در آنجا انتشار داده بود، بجلیه خوانده می‌شدند. پس از تصرف شهر به دست ابوبکر و ابن یاسین، که به زور و پس از مختصر جنگی صورت گرفت، بسیاری از بجلیان به قتل رسیدند و دارایی آنها مصادره شد و به مثابهٔ غنیمت جنگی در میان سپاه مرابطان تقسیم گردید. بازماندگان از بجلیان نیز به مذهب اهل تسنن درآمدند.<sup>۶</sup>

به نظر نمی‌رسد که مرابطان در انقراض این فرقه، آن‌طور که در گزارشها ادعا می‌شود، توفیق کامل یافته باشند. زیرا، هم ابو عبید بکری و هم ابن ادریس، بعدها از فرقهٔ بجلیه به مثابهٔ نحله‌ای همچنان پُروتنق یاد می‌کنند. بکری که در حوالی ۴۶۰ق/۱۰۶۸م کتاب خود را نگاشته است، اطلاعاتی حاوی بیشترین جزئیات را در این باره به دست می‌دهد. [89] او بر آن است که قبیلهٔ بنو کاس در منطقهٔ تازرارث همگی شیعه بودند و به نام بجلیان شناخته می‌شدند. آنها توسط محمد بن ورسند بجلی نامی، که از نقطهٔ قسطلیه بود به این اعتقاد گرویدند. بجلی پیش از ورود داعی فاطمی ابو عبدالله شیعی به افریقیه، و به عبارت دیگر، پیش از سال ۲۸۰ق/۸۹۳م، در میان آنان اقامت گزیده بود. بکری جزئیات بیشتری دربارهٔ سنن و عادات آنها می‌افزاید. او با تکرار اذعان ابن حزم، که آنها امامت را در فرزندان حسن [بن علی] منحصر می‌دانستند، از ابوالقاسم ادریس بن محمد بن عبدالله بن ادریس\*\* ادیسی به عنوان پیشوای نخست آنان یاد می‌کند.<sup>۷</sup>

\* در منابع تاریخ مغرب. تاریخ درگذشت ابن یاسین در ۴۵۱ق/۱۰۵۹م ذکر شده است (نک: مراکشی، الاستقصاء، ۱/۱۹) (یادداشت سردبیر).

۶. ابن ابی زرع، روض القرطاس، به کوشش C. H. Tornberg، اُوپسالا، ۱۸۳۴، ص ۸۲  
\*\* در کتاب بکری (ج ۲، ص ۸۵۲)، نام و نسب مذکور چنین آمده است: ادریس بن القاسم بن محمد ابن جعفر بن عبدالله بن ادریس بن ادریس (یادداشت سردبیر).

۷. بکری، المغرب، به کوشش de Slane الجزایر، ۱۸۵۷، ص ۱۶۱. قس: ترجمهٔ گزیده و مناقشات از M. Talbi، L'Émirat Aghlabide، پاریس، ۱۹۶۶، ص ۵۷۱ تا ۵۷۳.

[کتاب المغرب نوشتهٔ بکری نیست. کتاب بکری در جغرافیای تاریخی، المسالک و الممالک نام دارد که به کوشش وان یون، و اندره فره در تونس (۱۹۹۲م) چاپ شده است و حاوی مطالب منقول

و بالاخره ادریسی، که در حوالی ۵۴۸ق/۱۱۵۴م اثر خود را نگاشته است، ابراز می‌کند که ساکنان تارودانت، مرکز سوس، مذهب مالکی داشتند؛ در حالی که اهالی دومین شهر مهم آن منطقه، تیویواین که در فاصله یک روز از تارودانت قرار داشت، به مذهب [امام] موسی بن جعفر متشیت شده بودند.<sup>۸</sup> گمان می‌رود که شرح ادریسی از دو فرقه مذهبی متخاصم و نزاعهای آنان، تحت تأثیر گزارش ابن حوقل بوده باشد. اما افزونی اطلاعات جغرافیایی وی، روشن می‌سازد که او به تازه‌ترین اطلاعات درباره آن منطقه نیز دسترسی داشته است. به نظر می‌رسد که بجزیه، وقتی با هجوم مرابطان در تارودانت سرکوب شدند، در شهر دیگری که احتمالاً بعد از بیرون رانده شدن از مرکز سوس بنیان گذاردند، همچنان به رشد خود ادامه دادند. آنها تا زمان خود ادریسی، یعنی عصر ظهور جنبش موحدان که از منطقه مضموده واقع در نواحی مقابل اقیانوس اطلس تا سوس سرچشمه گرفته بود و گویا بر این بدعت نقطه پایان نهاد، باقی ماندند. ادعای ابن تومرت، که خود را مهدی و امام معصوم از آل علی [ع] می‌خواند، احتمالاً وی را یاری کرد تا فرقه‌گرایان شیعی را سرسپرده خویش سازد.

[90]

ارجاعات قاضی نعمان به کتابهای علی بن ورسند برخی اطلاعات ارزشمند درباره

→

در این مقاله است. اما دوسلان بخشی از کتاب المسالک و المسالک او را درباره ولایات مغرب و افریقیه، به‌طور جداگانه و زیر عنوان «المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب» چاپ کرده است. مراد از کتاب المغرب بکری در این مقاله همین اثر اخیر است. (یادداشت سردبیر)

۸. ادریسی، *Description de l'Afrique septentrionale et saharienne*, به کوشش H. Pérès, الجزائر، ۱۹۵۷، ص 39. تیویواین توسط E. Fagnan, *Extrait inédits relatifs au Maghreb*, الجزائر، ۱۹۲۴، ص 47، ش 6، با تیومتاین، شهری از دره در توصیف بکری یکی دانسته شده است. این تطبیق به وسیله J. Bosch Vila, *Los Almoravides*, تطوان، ۱۹۵۶، ص 68، ش 13، پذیرفته شده است. در هر صورت، این مطلب با بیان ادریسی که تیویواین شهری از سوس بوده و در فاصله یک روز از تارودانت قرار داشته است، مطابقت ندارد. تیومتاین که شهری از دره بوده، در منتهی الیه شرق در دره دره قرار داشته که در فاصله ۴ تا ۶ روز از تارودانت واقع است. ادریسی مشخص نکرده که تیویواین نسبت به تارودانت در کدام سو بوده است. محتمل می‌نماید، از آنجا که او در حرکت از شرق به غرب، نخست به توصیف تارودانت پرداخته، تیویواین در سمت غرب تارودانت، در دره سوس واقع بوده است. این موضوع با محل سکونت فرقه بجزیه نزد بکری، آنجا که به شرح مسیر از اغمات تا ایجلی پرداخته است، راست می‌آید.

منشأ و هویت این فرقه شیعی را در اختیار قرار می دهد. متن این ارجاعات در اینجا به تفصیل نقل می شود:

ورقه ۲48<sup>۹</sup>: فی کتب ابی الحسین علی بن فرسند (کذا) روایتی عن الحسین عن لؤلؤ عن بشر عن ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام قال: اسقط عمر من الأذان «حی علی خیر العمل» فنهاه علی فلم ینتہ.

ورقه ۲54-۷: فی کتب ابی الحسن علی بن الحسین بن ورسند البجلی روایتی عن احمد بن ابراهیم بن علی بن یقطین عن عبدالله بن موسی بن جعفر انه قال: ولا تدع الأذان فی الصبح والمغرب.

اسناد نخستین روایت، شامل چهار واسطه از ابن ورسند تا امام محمد باقر (د. حدود ۱۱۵ق/۷۳۳م) است. و از آنجا که صرفاً نام این وسائط ذکر شده، غیرممکن است که بتوان آنها را تشخیص داد. اینکه بجزیه در سوس اقصی عبارت شیعی «حی علی خیر العمل» را که احادیث بر مشروعیت آن صحه می گذارند، در اذان به کار می بردند، توسط بکری هم گزارش شده است.<sup>۱۰</sup> در اسناد روایت دوم، از احمد بن ابراهیم بن علی بن یقطین در مقام آخرین واسطه ای که ابن ورسند روایت را از او شنیده، نام برده شده است. علی بن یقطین از شیعیان سرشناس کوفی بود که در بغداد زندگی و به عباسیان خدمت می کرد. او از امامان، جعفر صادق و موسی کاظم روایت کرده و در سال ۱۸۲ق/۷۹۸م در گذشته است.<sup>۱۱</sup> از او در سرگذشت نامه های شیعی امامی، فرزندی به نام ابراهیم و نوه ای به نام احمد ذکر نشده است. عبدالله بن موسی بن جعفر، که احمد از او روایت کرده است، توسط طوسی در زمره او یان پدرش امام موسی [کاظم] (د. ۱۸۳ق/۷۹۹م) و برادرش امام علی

[91]

۹. استاد ما به دست نوشته پاره ای از کتاب الابضاح قاضی نعمان است که در کتابخانه دانشگاه توپینگن موجود است. در اینجا باید جمله ای را که در مقاله پیشین خود، *JNES XXXV*، ص 29، مبنی بر وجود نسخه دیگری از همین بخش از کتاب در ملکیت پروفیسور عباس حمدانی، ابراز کرده بودم، اصلاح کنم. در مکاتبه بعدی با پروفیسور حمدانی روشن شد که نسخه توپینگن همان است که قبل از آن به مجموعه حمدانی تعلق داشت. بنابراین، از این کتاب، در حال حاضر هیچ نسخه دیگری شناخته نیست. ۱۰. بکری، ص ۱۶۱.

۱۱. ابن ندیم، الفهرست، به کوشش G. Flügel، ص ۲۲۴؛ نجاشی، الرجال، تهران، بی تا، ص ۲۰۹؛ طوسی، فهرست، به کوشش A. Sprenger، کلکته، ۱۸۵۵، ص ۲۳۴ به بعد.

[بن موسی] الرضا ذکر شده است.<sup>۱۲</sup> اسناد این روایت احتمالاً ناتمام است و این امکان وجود دارد که در اصل به امامان محمد باقر، جعفر [صادق] یا موسی [کاظم] برسد. بدون شک، اگر این قول از موسی [کاظم] صادر شده بود، قاضی نعمان عمداً آن را کنار می‌نهد؛ زیرا او هیچ‌گاه حدیثی از امامان شیعه اثنی عشری، پس از امام جعفر [صادق] را معتبر ندانسته و نقل نکرده است.<sup>۱۳</sup> اما حال که اسناد حدیث چنین بازگو شده است، به نظر می‌رسد که عبدالله بن موسی خود قائل آن بوده باشد. این امکان هست که قاضی نعمان، روایت وی را در مقام حدیث «حسن» تأیید کرده باشد، همان‌طور که احادیثی از علویان زیدی را «توثیق» کرده است.<sup>۱۴</sup> اما این معنی که ابن ورسند، که به قول ابن حوقل، امام موسی [کاظم] را در مقام آخرین امام می‌شناخته، حدیثی را از فرزند وی عبدالله توثیق کرده باشد، محل تردید است. بنابراین، پُر بعید نمی‌نماید که این روایت، در اصل به امام موسی [کاظم] منتسب بوده باشد.

بر مبنای طول دو اسناد علی بن ورسند، که چهار واسطه از امام محمد باقر و دو واسطه از امام موسی [کاظم] را در بر دارد، ممکن است بتوان با اطمینان چنین انگاشت که او در برهه‌ای در نیمه نخست قرن ۳ق/۹م سربرآورده است. همچنین، گمان می‌رود که او احادیثی را که در کتابهایش گرد آورده، در شرق، در عراق شنیده باشد. درباره زادگاه ابن ورسند نمی‌توان چیزی به یقین اظهار کرد. نسبت «بجلی»، که احتمال می‌رود به قبیله عربی بجیله بازگردد، در میان محدثان شیعه مذهب کوفی در آن زمان، بسیار شایع است. از سوی دیگر نام ورسند<sup>۱۵</sup>، محتمل است که اشاره به منشأی غیرعربی، و چه بسا بربر داشته باشد. روشن است که ابن ورسند دوره آخر حیات خود را به زندگی و تعلیم دادن در نقطه در قسطلیبه به سر آورده است، زیرا در این شهر بود که هم قبیله‌گان به طور مرتب با او ارتباط

[92]

۱۲. طوسی، الرجال، به کوشش محمد صادق بحر العلوم، نجف، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م، ص ۳۵۳ و ۳۷۹.

۱۳. *JNES XXXV*، ص 30. ۱۴. *JNES XXXV*، ص 31 به بعد.

۱۵. در دست‌نوشته‌های منابع، املاهای نامها به اشکال گوناگون آمده است. علاوه بر تنوع در مورد «س» با «ص»، حرف «ن» در برخی موارد جای خود را به «ت» یا «ی» داده است. قس: Talbi, *L'Émirat Aghlabide*، ص 571، 3. در دست‌نوشته پاره بازمانده از کتاب الايضاح، حرف «ن» را در یک جا می‌توان «ت» هم خواند. تلفظ ورسند در اینجا، با شایع‌ترین وجه در میان منابع تطبیق داده شده است.

برقرار می‌کردند. در هر حال، سرچشمه‌های گرایش به تشیع در نقطه، اگر به گزارش قاضی نعمان، در کتاب افتتاح الدعوة وی، بتوان اعتماد کرد، به زمانی قبل از این بازمی‌گردد. بنا به گزارش او تشیع در نقطه، از طریق بازرگانانی که با مراجنه تجارت می‌کردند معرفی و ترویج شد. و این مراجنه نزدیک شهری بود که در آن، یکی از داعیان امام جعفر [صادق (ع)] به نام ابوسفیان، در سال ۱۴۵ق/۷۶۲م سکونت گزیده و پیروان بسیاری به دور خود گرد آورده بود.<sup>۱۶</sup>

علی بن الحسین بن ورسند، در مقام نگارنده مجموعه‌ای از احادیث فقهی شیعی، بنیانگذار عقاید فرقه بجلیه بود؛ و سخن ابن حوقل درباره فرقه گریانی در سوس اقصی که پیروان علی بن ورسند بودند، اشاره به همین معناست. اما واضح است که او بشخصه آموزه‌های خود را در آنجا نگسترده. در مورد هویت شخصی که آمد تا در میان مردم سوس سکونت کند و آنان را به عقیده‌ای دیگر بگرواند، ابن حزم، بکری و ابن ابی زرع اطلاعات بسیار متفاوتی به دست داده‌اند. برای ارزیابی فواید و اهمیت نسبی این اطلاعات لازم است گزارشهای آنها به طور کامل مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد.

چنین گمان می‌رود که گزارش ابن ابی زرع را کمتر بتوان مورد اعتماد دانست. بسیار محتمل است که مراد از علی بن عبدالله بجلی در گزارش او، همان علی بن ورسند بوده باشد؛ اما نام پدر علی، حسین بوده است نه عبدالله. افزون بر این، علی بن ورسند باید بسیار پیش تر از زمان عبیدالله المهدی، که ابن ابی زرع فعالیت‌های تبلیغی ابن ورسند را در سوس در دوره سیطره او (۲۹۷ق/۹۰۹م-۳۳۲ق/۹۳۴م) قلمداد می‌کند، مرده بوده باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد گزارش ابن ابی زرع تنها این نکته را مسجل می‌سازد که علی بن

۱۶. قس: گزارش قاضی نعمان از فعالیت‌های داعیان ابوسفیان و حلوانی در رساله افتتاح الدعوة، به کوشش و داد قاضی، بیروت، ۱۹۷۰م، صص ۵۴ به بعد. این گزارش را M. Talbi در *L'Émirat Aghlabide*، ص ۵۷۴ به بعد، بررسی کرده است. جالب است که بدانیم قاضی نعمان ترجیح داده است از علی بن ورسند در رساله افتتاح الدعوة خویش نامی نبرد. او به وضوح می‌خواسته نشان دهد که تشیع مورد توجه اسماعیلیه، پیش از فاطمیان، از طریق مبلغان امام جعفر [صادق (ع)] ترویج و معرفی شده بود، تا نقش شیعیان موسوی را که در نظر او بدعترار بودند ناچیز بنماید. از سوی دیگر، هیچ نشانه‌ای از هرگونه نقش ابوسفیان و حلوانی در نقل حدیث شیعی، در پاره به جا مانده از کتاب الايضاح دیده نمی‌شود.

ورسند بجلی بنیانگذار عقاید بجلیه بوده، و این نکته، خاطر نشان می‌کند که دگرگونی مذهبی مردم سوس، بسیار پس از وی رخ داده است.

مطابق نظر ابن حزم، این مبلغ حتی می‌تواند حسن بن علی بن ورسند، احتمالاً فرزند نویسنده آن کتابها، بوده باشد. بنابراین، فعالیت‌های تبلیغی وی را می‌توان تخمیناً در حدود نیمه قرن ۳ق/ ۹م دانست. در هر حال، بر گزارش ابن حزم که حاکم علوی سوس - که به دست این مبلغ به عقاید بجلیان گروید - احمد بن ادریس بن یحیی بن ادریس دوم بود، اشکالی وارد می‌شود. متأسفانه، درباره خاندان ادریسیان در جنوب مغرب، اطلاعات بسیار اندکی وجود دارد. از اعقاب یحیی بن ادریس در هیچ منبع دیگری، مرتبط با حکومت ادریسیان در هر یک از بخش‌های سوس، ذکری به میان نیامده است؛ بلکه هواره از آنان به عنوان حاکمان شهر درعه، که بکری آن را تیومتین خوانده و به فاصله چهار روز در سمت شرق منطقه سوس قرار دارد، یاد شده است. یعقوبی، که در ۲۷۸ق/ ۸۹۱م اثر خود را نگاشته، اظهار می‌دارد که درعه از آن یحیی بن ادریس بود، و این بدون شک بدان معناست که در عصر یعقوبی درعه به دست بازماندگان وی اداره می‌شد.<sup>۱۷</sup> بکری از علی بن احمد بن ادریس بن یحیی بن ادریس، یعنی همان جوان علوی که به دست حسن بن علی بن ورسند به کیش او درآمد، در مقام حاکم پیشین درعه نام می‌برد؛ بدون آنکه به زمان حکومت او اشاره‌ای کند.<sup>۱۸</sup> از فرزند علی، احمد نام نیز در کتاب ابن حزم جمهورة انساب العرب در مقام حاکم درعه (صاحب درعة) یاد شده است.<sup>۱۹</sup> چنین گمان می‌رود که

۱۷. یعقوبی، بلدان، به کوشش M. J. de Goeje، ص ۳۵۹. ظاهراً متن یعقوبی در این فراز قدری مضطرب است. آن‌طور که اکنون این متن قرائت می‌شود شهر درعه، که در همین زمان بکری آن را تیومتین خوانده است (ص ۱۵۵)، تامدلت خوانده می‌شد. شهر بعدی، طبق اظهار بکری، در فاصله شش روز در غرب تیومتین قرار داشت (ص ۱۶۳). موقعیت تامدلت دقیقاً مشخص شده است، قس: V. Monteil، «Tamdult»، در *Hespéris XXXIII*، ۱۹۴۶، ص ۳۹۸ به بعد. در متن گزارش یعقوبی، نام تامدلت محتملاً باید بعد از کلیات «لیحیی بن ادریس العلوی» جای داده شود تا سرفصلی برای مطلب بعدی باشد.

پس از مرگ ادریس دوم در سال ۲۱۳ق/ ۸۲۸م، طبق نظر بکری (ص ۱۲۴)، نخست شهر دای و حومه آن، و طبق نظر ابن ابی زرع (ص ۲۸) شهرهای بصره، اصیلا و عراییش، از آن یحیی ابن ادریس شد. بیشتر به نظر می‌رسد که او، بعدها به جنوب و به سمت درعه رفته باشد.

۱۸. بکری، ص ۱۵۵ به بعد.

۱۹. ابن حزم، جمهورة انساب العرب، به کوشش E. Lévi-Provençal، ص ۴۵.



احمد بن ادریس بن یحیی نیز در درعه حکومت داشته است و نه سوس. می‌توان در نظر آورد که گزارش ابن حزم به مرحلهٔ پیشین‌تری از فعالیت‌های تبلیغی بنو ورسند راجع است؛ در نتیجه مدرکی در دست نیست که به اثبات برساند، یک اجتماع شیعی، در هر مرتبه‌ای از اهمیت، توانسته باشد بعدها در منطقهٔ درعه به حیات خود ادامه دهد. ممکن است حسن بن علی بن ورسند هیچ‌گاه در سوس سکونت نگزیده، یا دست‌کم نقش مهمی در [94] گرویدن مردم آن سامان ایفا نکرده باشد. شاید این توضیحی باشد برای آنکه چرا بکری، از عضو دیگری از فامیل، محمد بن ورسند، در مقام مبلغ شهر سوس نام می‌برد، و متأسفانه، بدون آنکه جزئیاتی از نسب‌نامهٔ او به دست دهد. چونان که گرایش مردم سوس به کیش تازه، احتمالاً در زمانی پس از دورهٔ فعالیت‌های حسن بن علی بن ورسند در درعه، اما همچنان طبق نظر بکری قبل از ۲۸۰ق/ ۸۹۳م رخ داده باشد، این محمد با اطمینان خاطر می‌تواند فرزند آن دیگری باشد. از آن علوی که بکری به‌عنوان حاکم پیشین فرقه‌گرایان در سوس نام می‌برد، یعنی ادریس بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن ادریس دوم، در هیچ کجای دیگر ذکری به میان نیامده است. به هر حال، معلوم است که نیای وی عبدالله بن ادریس، در نزدیکی ایجلی، مرکز پیشین سوس، به خاک سپرده شده است<sup>۲۰</sup>؛ و اعقاب او در زمان یعقوبی در آنجا حکومت می‌کردند.<sup>۲۱</sup> بکری، به‌طور واضح بیان نمی‌کند که معاصر

۲۰. بکری، ص ۱۶۲.

۲۱. یعقوبی، ص ۳۵۹. اگرچه در سیاق کلام حاضر اهمیت چندانی ندارد، غیرممکن نیست که بتوان به جای عبدالله، عبیدالله خواند. عبیدالله بن ادریس دوم و فرزندانش نیز در منطقهٔ سوس زندگی می‌کردند و ممکن است به‌علت تشابه نگارش این دو اسم در رسم‌الخط عربی، قدری اختلاط در بین اعضای این دو فامیل، به میان منابع راه یافته باشد. بکری و دیگر مآخذ تصریح دارند که شهر تاملت به‌دست عبدالله بن ادریس بنیان نهاده شد (بکری، ص ۱۶۳؛ یعقوبی، ص ۳۵۹). بنیانگذار تاملت در مناهج‌الذکر محمد بن ابراهیم کُتی، عبیدالله بن ادریس نامیده شده است؛ که به هر حال، از بنیانگذار ایجلی نیز به‌نام عبیدالله بن ادریس یاد می‌کند، قس: *Extraits inédits*, Fagnan (ص ۴۷). از سوی دیگر، ابن حزم از عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن ادریس دوم، در مقام فرمانروای تاملت نام می‌برد که با پسر عموی خویش، حسن بن جعفر بن عبدالله بن ادریس دوم بر سر مالکیت شهر می‌جنگید (جمهره، ص ۴۶). افزون بر این، بکری از حمزه بن جعفر بن عبدالله بن ادریس نامی، در مقام حاکم نفیس در سوس یاد می‌کند (بکری، ص ۱۶۰). این حمزه بن جعفر و حسن بن جعفر می‌توانند عموهای ادریس بن محمد بن جعفر، پیشوای بجلیه، بوده باشند؛ در صورتی که او از نوادگان عبیدالله بن ادریس دوم باشد تا عبدالله، از هیچ‌یک از دیگر اعقاب عبدالله، در مصادر، نامی برده نشده است.

محمد بن ورسند بوده است، هرچند این امر محتمل به نظر می‌رسد. به هر تقدیر، روشن است که محمد بن ورسند با پشتکار بسیار به تعلیم آموزه‌های خود در سوس مشغول بود. ابن عذارى به مرگ دانشمندی از قسطلیه، محمد بن حسن نامی که به ابن ورسند معروف بود، در سال ۲۹۶ق/ ۹۰۸-۹۰۹م اشاره می‌کند.<sup>۲۲</sup> از نظر تاریخی این احتمال وجود دارد که این شخص، یکی از نوه‌های علی بن ورسند بوده باشد. آیا ممکن است که او همان «محمد بن ورسند» بکری باشد؟ می‌توان چنین انگاشت، اما مدرک قاطعی در دست نیست. از او در کتابهای طبقات مالکیان نام برده نشده و بنابراین، به گمان، متعلق به مکتب مالکی نبوده است. خاندان ابن ورسند، به روشنی پیوندهای خود را با نقطه حفظ کرده بود و محمد بن حسن، اگر ارتباطی با فعالیت‌های تبلیغی در سوس داشته باشد، کاملاً محتمل است که پیش از مرگ، به موطن آبا و اجدادی خویش بازگشته باشد.

[95]

نقطه در این دوره، به وضوح اجتماعی بزرگ از شیعیان را در خود جای داده بود. بکری، احتمالاً با نظر به دوره پیشین حکومت فاطمیان، حتی بر آن است که همه سکنة نقطه شیعه بودند و شهر، از این رو، کوفه کوچک (کوفه الصغری) نامیده می‌شد.<sup>۲۳</sup> البته، این، بدون شک مبالغه است؛ زیرا ابن حوقل که در سالهای ۳۳۶-۳۴۰ق/ ۹۴۷-۹۵۱م در آن سرزمینها در سفر بود، اظهار می‌دارد که خارجی‌گری اباضی و وهبی بر شهر و بر تمامی منطقه غلبه یافته بود.<sup>۲۴</sup> ابوالعرب در طبقات خویش، با عطف نظر به دوره پیش از حکومت فاطمیان، از دانشمندی از نقطه نام می‌برد ابو عبدالله محمد بن حسن نام؛ و او را یک شیعی معتدل می‌داند که در ۲۹۴ق/ ۹۰۶-۹۰۷م درگذشته است.<sup>۲۵</sup> در دوره

۲۲. ابن عذارى، البيان المغرب، به کوشش G. S. Colin و E. Lévi-Provençal، ۱/ ۱۵۵.  
 ۲۳. بکری، ص ۷۵. منبع بکری در اینجا احتمالاً محمد بن یوسف وراق است که پیش از آنکه در کوردوای تحت حکومت الحکم دوم (۳۵۰-۳۶۶ق/ ۹۶۱-۹۷۶م) اقامت گزیند، در دوره فرمانروایی فاطمیان در قیروان زندگی می‌کرد.

۲۴. ابن حوقل، ص ۹۶.

۲۵. آن طور که *L'Émirat Aghlabide*، Talbi، ص ۵۷۰، گزارش کرده، قول ابوالعرب توسط وزیر سراج، الحلل السندیة، نقل شده است. من به کتاب سراج دسترسی نداشتم. نمی‌توان قاطعانه رد کرد که این محمد بن حسن، وجه شباهتی با محمد بن حسن بن ورسند دارد؛ چه، آن که تاریخ فوت آنها که در منابع آمده است، تنها دو سال اختلاف دارد. در این صورت، هویت مبلغ شهر سوس که بکری ذکر کرده است با محمد بن حسن بن ورسند چندان مطابقت نخواهد داشت؛ زیرا، طبق قول ابوالعرب،

حکومت المهدی، نخستین خلیفهٔ فاطمیان، ذکری از یک قاضی اهل نقطه، محمد بن عمران نفطی، در میان است. او نخست قاضی طرابلس بود و در سال ۳۱۱ق/۹۲۳م به سمت قضاوت قیروان برگزیده شد.<sup>۲۶</sup> وی یک سال بعد، در ۳۱۲ق/۹۲۴م درگذشت.<sup>۲۷</sup> کاملاً<sup>[96]</sup> محتمل است که در اصل، او پیش از ظهور فاطمیان، یکی از شیعیان مکتب ابن ورسند بوده باشد که سپس به شتاب به مدعی پیروزمند اسماعیلی پیوسته است.

منقولات قاضی نعمان از کتب ابن ورسند به تقویت اطلاعات ابن حوقل، که ادیسی آن را تکرار کرده است، مبنی بر آنکه بجلیان شیعهٔ موسوی بوده‌اند، می‌گیرند. از امام محمد باقر و عبدالله بن موسی که احتمالاً حدیثی از پدرش [امام] موسی کاظم روایت کرده، به‌عنوان ناقلان موثق روایت شده است. اعتقاد ابن حزم و بکری که بجلیه امامت را در اعقاب علی از فرزندش حسن، در قبال فرزندان حسین، منحصر می‌دانسته‌اند، به روشنی خطاست و به احتمال بسیار مبنی بر کوشش برای توجیه این حقیقت است که فرقه‌گرایان مزبور تحت امر اعقاب ادیسی حسنی بودند.<sup>۲۸</sup> ممکن است بجلیه با این ادیسیان، که به نظر می‌رسد مطابق گزارش‌های ابن حزم و بکری با آنها روابطی نزدیک داشته‌اند، بر سر یک موضوع دینی به توافق رسیده باشند؛ شاید حتی در مقام جانشین امام غایب موسی [کاظم]، که بازگشت او را به‌عنوان مهدی انتظار می‌کشیدند.<sup>۲۹</sup> اما مشخص است که آنها

→

دقیقاً در مقابل آنچه بکری از داعی محمد بن ورسند گزارش می‌کند، این محمد بن حسن در قیروان تحصیل کرد و «هرگز کلمهٔ زشتی در مورد همراهان خود بر زبان نراند». از سوی دیگر، محمد بن حسن بن ورسند، طبق اظهار ابن عذاری، برای تحصیل به جاهای دور رفت (کانت له رحله و سماع من الفقهاء). در نتیجه، کاملاً به نظر می‌رسد که این دو، یکی نیستند.

۲۶. ابن عذاری، ۱/۱۸۸. ۲۷. ابن عذاری، ۱/۱۸۹.

۲۸. این سخن از آن اوست که Friedlaender اطلاعات ابن حزم و بکری را قابل اعتد دانست و گزارش ابن حوقل را رد کرد (*JAOS XXIX*، ص ۷۵). از سوی دیگر *M. Talbi* در دفاع از قابل اعتد بودن اطلاعات ابن حوقل، به مناقشه با وی پرداخته است (*L'Émirat Aghlabide*، ص ۵۷۲ ش ۲).

۲۹. طبق نظر نوبختی، فرق الشیعة، به کوشش H. Ritter، ص ۶۸، یک گروه از پیروان موسی بن جعفر که بازگشت او را به‌عنوان مهدی انتظار می‌کشیدند، فرزند او علی الرضا و فرزندانش را در مقام نواب (خلفا) و نه امامان، مورد توجه قرار دادند. بجلیه هم می‌توانسته‌اند در میانهٔ خویش، چنین نقشی را برای ادیسیان قائل باشند.

نمی‌توانسته‌اند ایشان را همچون امامان خویش در نظر بگیرند. گمان می‌رود که روابط ادریسیان با این فرقه حتی پس از فروپاشی همه‌جانبه حکومت ادریسیان در مغرب در نیمه نخست قرن ۴/۱۰م ادامه یافته باشد. زیرا مقدسی، که در حوالی ۳۷۸ق/۹۸۸م به نگارش اثر خویش پرداخته است، به‌طور مشخص می‌گوید، ادریسیان سوس اقصی را تحت کنترل خویش داشتند. و توصیف او از آنچه وی مکتب فقهی «ادریسیان» می‌نامد، که مشابه مکتب فاطمیان اسماعیلی است، مجالی برای تردید باقی نمی‌گذارد که مذهب بجلیان مراد بوده است.<sup>۳۰</sup> با این حال، همچنین نامحتمل می‌نماید که حضور ادریسیان در میان فرقه بجلیه تا زمان برافتادن آن، به درازا کشیده باشد.

[97]

شناسایی علی بن ورسند در مقام دانشمند شیعی مغربی، برای گردآورده‌های قاضی نعمان در زمینه فقه اسماعیلی در کتاب الايضاح وی، متضمن اشارات جالبی بوده است. اکنون واضح است که او، انحصاراً به کتابهای شیعی‌ای که به دست فاطمیان و دعوت اسماعیلی از شرق آورده شد، متکی نبوده است. به‌طور قطع، مؤیدات دیگری بر این حقیقت وجود دارد. ابن عذاری، در وقایع سال ۳۱۰ق/۹۲۲-۹۲۳م، مرگ محمد بن سلام بن سیار برقی همدانی را گزارش می‌کند، که فقه را مطابق مذهب شیعه فرا گرفته بود (کان متفقها علی مذهب الشیعة).<sup>۳۱</sup> او، به روشنی، همان ابو عبدالله محمد بن سلام بن سیار کوفی است که قاضی نعمان، آن را منبع اصلی خویش در زمینه احادیث فقهی زیدی قرار داده و به‌طور گسترده‌ای از آثار وی به نقل قول پرداخته است.<sup>۳۲</sup> از عبارات ابن عذاری می‌توان دریافت که این دانشمند زیدی اهل کوفه، برای چندی در برقه زیسته و احتمالاً پس از آن به قیروان، جایی که به نظر می‌رسد در آنجا در گذشته باشد، نقل مکان کرده است. کاملاً محتمل به نظر می‌آید که قاضی نعمان شخصاً وی را می‌شناخته است. در نتیجه، ممکن است بتوان محققانه این پرسش را طرح کرد که آیا برخی از دیگر صاحبان آثاری که قاضی نعمان از آنها نقلی آورده، یعنی کسانی که بر مبنای منابع شرح حال نویسی شیعی و

۳۰. مقدسی، احسن التقاسیم، به کوشش M. J. de Goeje، ص ۲۲۸.

۳۱. ابن عذاری، ۱/۱۸۸. نسبت دوم او که بدون شک الهمدانی قرائت می‌شود، درباره قبیله همدان است؛ افزون بر آنکه الهمدانی به عنوان متن ویرایش شده، تلفظ هم شده است.

۳۲. JNES XXXV، ص 31، 35 و 38.

دیگر منابع قابل شناسایی نیستند، همچنین دانشمندی شیعی از اهل مغرب پیش از فاطمیان یا شیعیان شرقی مهاجر بوده‌اند یا نه. سوالات در مواجهه با فقدان اطلاعات در منابع حاضر، دربارهٔ تشیع پیش از فاطمیان در مغرب، تنها با این امید مجال طرح می‌یابند که شاید بخت، رخصت شناخت یک یا همهٔ این مؤلفان را در آینده بدهد.

منبع

*Studia Islamica*, XLIV, G.-P. Maisonneuve-Larose, Paris, pp.  
87-97.

